

رویکردی بر هرمنوتیک در علم مراقبت انسانی

نجمه شریفی^۱، عباس شکاری^۲

۱ و * عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، دانشجوی دکترای پرستاری، دانشکده پرستاری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد

فلاورجان.najmehsharifi@gmail.com

۲-استادیار گروه علوم تربیتی، دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کاشان shekarey@kashanu.ac.ir

چکیده

روش های تحقیق کیفی زیادی وجود دارد که پژوهشگران علوم انسانی مانند پرستاران جهت توسعه درک تجارب زیسته انسان ها استفاده می کنند. یکی از این روش ها هرمنوتیک می باشد. جهت استفاده از این روش تحقیق لازم است با تاریخچه و فرایند هرمنوتیک آشنایی داشته باشیم. هدف این مقاله، مروری بر هرمنوتیک و ارتباط آن با علم پرستاری است. مطالعه حاضر یک مطالعه توصیفی اسنادی است که اطلاعات از طریق جستجوی کتابخانه ای و جستجو در سایت های SID، MagIran، PubMed و GoogleScholar به دست آمده است. امروزه هرمنوتیک نه تنها در متن و نوشتار بلکه در گفتار و تمام زمینه های دیگر می تواند نقش داشته باشد. در پرستاری وظیفه هرمنوتیک، توصیف و تبیین پدیده های انسانی مانند سلامتی و بیماری است. هدف این توصیف و تبیین، کسب و ایجاد درک از طریق تفسیر پدیده های تحت مطالعه است. هرمنوتیک به عنوان یک تئوری و روش تفسیر با افزایش فهم تجارب زیسته انسان ها دانش منحصر به فردی را در اختیار پژوهشگران پرستاری قرار می دهد. با توجه به این که محور بالین پرستاری حرفه ای، مراقبت همه جانبه و خودداری از تحلیل مددجو به اجزای کوچک تر است و روش تحقیق هرمنوتیک نیز مستلزم داشتن یک دید جامع و یک کل تلفیق شده است، روش مناسبی برای تحقیق روی پدیده های مهم بالین، آموزش و مدیریت در پرستاری محسوب می شود.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک، پرستاری، پژوهش کیفی، هایدگر.

-مقدمه:

هرمنوتیک^۳ یک کلمه یونانی است که ریشه آن، هرمنیوپین^۴ است که عموماً به «تأویل کردن» ترجمه می شود و صورت اسمی آن هرمنیا^۵ نیز به «تأویل» ترجمه می شود. به عقیده بسیاری از متفکران، واژه هرمنوتیک با اسم هرمس (ایزد پیام رسان یونانیان) ریشه مشترک دارد (مدنی، ۱۳۹۱).

^۳ Hermeneutic^۴ Hermeneuein^۵ Hermeneia

در اساطیر یونانی هرمس واسطه دریافت پیام از خدایان و ابلاغ آن به آدمیان است. البته این پیام ها برای آدمیان غیرقابل فهم است، اما هرمس آن ها را قابل فهم می نماید. لذا کار هرمس علاوه بر پیام آوری، قابل فهم کردن پیامی است که حامل آن است. هرمس پیام خداوند را به زبانی که مردم می فهمند بیان می کرد و به گونه ای هرمس زبان هر دو را به خوبی می دانست. به همین دلیل صور مختلف کلمه هرمس، یعنی هرمنیویین، هرمنیا و هرمنوتیک متضمن به فهم در آوردن چیزی است که نامفهوم است. به این عمل اسرار آمیز قابل فهم کردن، تأویل یا تفسیر و به علمی که وظیفه تأویل یا تفسیر را به عهده می گیرد هرمنوتیک می گویند.

افلاطون، در مکالمه «کراتیلوس» از زبان سقراط، نام هرمس را نمودار «تأویل کردن» معرفی کرده و آن را با «سخن گفتن، ترجمه کردن، پیام بردن، زبان رمزی دزدان، مغلطه و زبان رمزی سوداگران» نیز مرتبط دانسته است اما ارسطو اولین کسی است که از لفظ هرمنوتیک برای نام گذاری بخشی از کتاب ارغنون خود که در باب قضایا است استفاده کرده و آن قسمت را «پری هرمنیا»^۱ (فی العبارة) به معنای «در باب تأویل یا تفسیر» نام نهاده است. در غرب و در قرون وسطا نیز نام هرمس در نزد مسیحیان و دانشمندان و همچنین یهودیان بانی و موسس حکمت و علم تلقی می شد. چنان که در دوره رنسانس، بسیاری از فلاسفه و دانشمندان هرمس را مشعل دار دانش و خرد می شمردند. به رغم این تداول، اصلاح هرمنوتیک به عنوان شاخه ای از علم تا قرن هفدهم تحقق خارجی نیافته بود. به نظر می رسد دان هاور (۱۶۰۳-۱۶۶۶) اولین کسی است که از این واژه برای شناساندن نوعی از دانش که وظیفه آن تأویل و تفسیر متون است استفاده کرده است. وی در سال ۱۶۵۴ میلادی با استفاده از این واژه کتابی به عنوان «هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس» نوشت که در نوع خود بی نظیر بود (نوری، ۱۳۹۲).

همان طور که مشخص است وجه مشترک تعبیرهای فوق از هرمس در «حکمت و خرد و دانش» خلاصه می شود و این هر سه به نوعی با مفاهیم نوشتن، سخن گفتن و ترجمه و تأویل کردن در ارتباط است. بنابر این اگر بپذیریم که واژه هرمنوتیک از هرمس مشتق شده است و مهم ترین شان هرمس هم با توجه به علم و خرد او این بوده است که به سخن گفتن و تأویل کردن روی بیاورد، پس در می یابیم که هرمنوتیک و تأویل موضوعی است بس استوار و به هنجار و در ضمن مهم و قابل تامل (مدنی، ۱۳۹۱).

-تعریف هرمنوتیک

از واژه هرمنوتیک در طول زمان معانی متفاوتی ارائه شده است. قدیمی ترین مفهوم این اصطلاح، به اصول و مبانی تفسیر کتاب مقدس اشاره دارد. بعدها علم هرمنوتیک به مثابه امری صرفاً مربوط به کتاب مقدس در برابر علم هرمنوتیک به منزله قواعد کلی تفسیر لغوی رنگ باخت و انجیل در شمار متونی در آمد که ممکن است این قواعد در مورد آن ها به کار برده شود. اما هرمنوتیک همچون هنر، علم و فن تأویل و تفسیر تعریفی کاملاً آشکار ندارد. چرا که خود تأویل و تفسیر احتیاج به بررسی بیشتری دارد. در عربی لفظ تأویل یعنی بازگرداندن چیزی به اصل آن و به اول آن. از نظر لغوی وقتی متنی یا گفته ای را تأویل می کنیم یعنی آن را به معنای اصیل خودش باز می گردانیم، در نتیجه واژه تأویل را به معنای کوشش در کشف معناهای پنهان متن (نوشتاری و گفتاری) یا کنش یا رویداد و نیز کوشش جهت ساختن معناهای تازه برای آنها به کار می بریم. تفسیر در قیاس با تأویل کاری به نسبت ساده تر و قاعده مند تر است. کشف قاعده های زبانی، دستوری، نحوی و بیانی عبارتها، راهنمایی برای فهم متن است. تفسیر کشف مرزگان یا کدها یعنی امور قراردادی است در حالی که تأویل خوانش متن است که با فهم معناها یا ساختن معناها سرانجام می یابد. تفسیر راهنمای تأویل است (موسوی، ۱۳۸۴).

-انواع هرمنوتیک

ریچارد پالم در بحث از علم هرمنوتیک معتقد است که در علم هرمنوتیک می توان در شش حوزه زمانی صحبت کرد. ۱- نظریه تفسیری کتاب مقدس ۲- روش شناسی عام لغوی ۳- علم هر گونه فهم زبانی ۴- مبانی روش شناختی علوم انسانی و روحانی ۵- پدیدار شناسی وجود و پدیدار شناسی فهم وجودی ۶- نظامهای تأویل. همچنین می توان دانش هرمنوتیک را از دو دیدگاه طبقه بندی نمود: الف) دیدگاه کاربرد: از این زاویه هرمنوتیک را به هرمنوتیک متن و هرمنوتیک فلسفی تقسیم می کنند. هرمنوتیک متن هرمنوتیک شلاپرماخر است که به تفسیر متن می پردازد و کارکرد هرمنوتیک را در حوزه متن می بیند. هرمنوتیک فلسفی هرمنوتیک هایدگر است که هرمنوتیک را در ساخت وجود شناسی به کار می گیرد و از آن برای تفسیر هستی بهره می برد. اما اقسام دیگر هرمنوتیک

^۱ Peri Hermenia

نیز در این طبقه بندی وجود دارند که شامل هرمنوتیک روش شناسانه دلتای و هرمنوتیک گادامر که آمیزه ای از روش شناسی و وجود شناسی است.

ب) دیدگاه دوره تاریخی: هرمنوتیک به لحاظ تاریخی به سه دوره کلاسیک، مدرن و پسا مدرن تقسیم می شود. شلایرماخر و دلتای چهره های شاخص هرمنوتیک کلاسیک و هایدگر و گادامر از برجستگان هرمنوتیک مدرن و افرادی چون هیرش از شخصیت های مهم هرمنوتیک پسامدرن محسوب می شوند. ویژگی هرمنوتیک کلاسیک مطلق گرایی و شاخصه هرمنوتیک مدرن نسبی گرایی است. هرمنوتیک پسامدرن از نقد هرمنوتیک مدرن نشات می گیرد که گاه مانند هیرش به سوی هرمنوتیک کلاسیک تمایل دارد و هرمنوتیک نئوکلاسیک را سامان می دهد و زمانی مانند دریدا، هابرماس رو به سوی نوعی نسبی گرایی دارد. (موسوی، ۱۳۸۶)

همچنین برخی از نویسندگان، تاریخ هرمنوتیک را از آغاز تا کنون به سه دوره تقسیم می کنند:

۱- دوره قدیم: از حیات هرمس رسول و پیام رسان سخن های آسمانی شروع و تا میلاد حضرت عیسی (ع) به درازا می کشد (از سده ششم ق.م تا اوایل مسیحیت).

۲- دوره میانه: از ابتدای تاریخ مسیحیت آغاز و تا سده هفدهم میلادی را شامل خواهد شد.

۳- دوره جدید: از شلایرماخر تا پل ریکور را در بر می گیرد. این دوره خود به دو مرحله تقسیم می شود. بخش نخست این دوره را هرمنوتیک کلاسیک یا رمانتیک و بخش دوم آن را هرمنوتیک فلسفی نام نهاده اند.

اگر چه برخی دیگر دوره اول و دوم را در هم ادغام نموده تاریخ هرمنوتیک را به دو دوره سنتی و مدرن تقسیم می نمایند. دوره سنتی که از آغاز (احتمالاً از هرمس) تا شلایرماخر را شامل می شده که فقط بر تفسیر و تأویل کتب مقدس محدود می شود و دوره مدرن از شلایرماخر به بعد می باشد (نوری، ۱۳۹۲).

ریچارد پالمردر توضیح قلمرو هرمنوتیک به سه مقوله کاملاً متمایز اشاره داشته است:

۱- هرمنوتیک خاص که به نخستین قالبهای شکل گیری هرمنوتیک به عنوان شاخه ای از دانش اشاره دارد. در این قسم هرمنوتیک به منظور منقح کردن کیفیت تفسیر متون، در هر یک از شاخه های علوم و معارف نظیر حقوق، ادبیات، کتب مقدس و فلسفه مجموعه ای از قواعد و روش فراهم می شد و هر شاخه معرفتی دارای مجموعه قواعد و اصول تفسیری خاص خود بود. از این رو هرمنوتیک هر رشته، خاص آن رشته بود و به همین دلیل این قسم هرمنوتیکها خاص بودند و به سنت فکری و علمی مربوط به خود اختصاص داشتند. مثلاً از هرمنوتیکی که روش تفسیر متون مقدس را می آموخت، در تفسیر متون ادبی کلاسیک مدد نمی گرفتند و به طور کلی از هرمنوتیک در ناحیه خاص خود استفاده می کردند.

۲- گونه دوم هرمنوتیک به هرمنوتیک عام موسوم است. این قسم هرمنوتیک نیز از مقوله روش شناسی است و درصدد ارائه روشی برای فهم و تفسیر است و قواعد و اصولی را تنقیح می کند. با این تفاوت که به ناحیه خاصی از علوم اختصاص نداشته و شاخه های متعددی از علوم تفسیری را پوشش می دهد. این گرایش نوین در هرمنوتیک از قرن هجدهم آغاز شد و نخستین کسی که تبیین سازگار و منظمی از این قسم هرمنوتیک را عرضه کرد، متکلم آلمانی، فردریک شلایر ماکر بود. این نوع هرمنوتیک امروزه توسط کسانی نظیر امیلیوبتی و اریک هرش دنبال می شود.

پیش فرض این گرایش هرمنوتیکی آن است که قواعد و اصول عامی بر عمل فهم متن، حاکم است صرف نظر از اینکه آن متن چگونه متنی باشد. لذا عالم مشتغل به هرمنوتیک باید در تنقیح و تنظیم این قواعد عام بکوشد.

تلاش ویلهلم دلتای را نیز باید در این قسم هرمنوتیک گنجانند؛ زیرا وی گرچه در خصوص تفسیر متون متمرکز و محدود نشد و مطلق علوم انسانی را مد نظر داشت، اما پیش فرض او با پیش فرض معتقدین به هرمنوتیک عام تناسب تامی دارد. دلتای بر آن بود که رفتار، گفتار و مکتوبات آدمیان همه حاکی از حیات ذهنی و درونی آنهاست و همه علوم انسانی در گستره و تنوع خویش، باید به دنبال راهیابی به حیات درونی انسانهای صاحب این افعال و آثار باشند و این راهیابی به حیات درونی تابع اصول، قواعد و روش عام و مشترکی است و وظیفه و رسالت هرمنوتیک، تنظیم و تنقیح این اصول و قواعد است یعنی تبیین متن و صحیح متدولوژی حاکم بر علوم انسانی.

۳- مقوله و رویکرد سوم در هرمنوتیک را هرمنوتیک فلسفی تشکیل می دهد. این قسم هرمنوتیک تأملی فلسفی در پدیده فهم را وجهه همت خود قرار داده است. بنابراین علاقه ای به ارائه روش و بیان اصول و قواعد حاکم بر فهم و تفسیر ندارد؛ چه این روش در باب فهم متن باشد و چه در باب مطلق علوم انسانی به کار آید. علاوه بر این اگر دقت کنیم این نوع هرمنوتیک نه تنها علاقه ای به ارائه روش ندارد، بلکه به نقد متدولوژی می پردازد و ایده «از راه تنقیح روش می توان به حقیقت رسید» را به نقد می کشد.

با توجه به این سه رویکرد متمایز در عرصهٔ هرمنوتیک، اختصاص قلمرو هرمنوتیک به یکی از این گرایشها ناموجه و غیرمنطقی است. واقعیت این است که تحت نام هرمنوتیک در هر یک از این سه مقوله کارهای جدی صورت پذیرفته است و نباید با تحمیل یک دیدگاه خاص مثلاً هرمنوتیک فلسفی، کوششهایی غیر از این حوزه را خارج از قلمرو هرمنوتیک دانست. ارائه نقطه‌نظرات خاص در باب فهم شعر یا فهم و تفسیر متون دینی و یا طرح نظریهٔ تفسیری جدید در باب فهم متون به‌طور کلی همان قدر هرمنوتیکی است، که تأمل فلسفی و همه‌جانبه در باب ماهیت و فهم و تفسیر، هرمنوتیکی است. بنابراین تقسیم قلمرو هرمنوتیک به سه زمینه متفاوت - آن‌گونه که در بالا صورت پذیرفت - توهم اختصاص هرمنوتیک به گرایش خاصی - هرمنوتیک فلسفی - را در هم می‌شکند و این مجال را فراهم می‌آورد که جریان هرمنوتیک در تمامی عرصه‌های آن به رشد و شکوفایی خود ادامه دهند.

-تاریخچه هرمنوتیک

فردریک شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴) را به عنوان پدر و مؤسس هرمنوتیک مدرن می‌شناسند. شلایرماخر را از آن جهت بنیانگذار هرمنوتیک مدرن می‌خوانند که وی علاوه بر اینکه به تأویل کتاب مقدس علاقه مند بود، دامنه و گستره ی هرمنوتیک را به فراسوی حیطه متون دینی کشاند تا بدین وسیله بتوان آن را به صورت کلی تر در تأویل و تفسیر همه متون (دینی و غیردینی) به کار گرفت (کوزنزهوی، ۱۳۷۱، ۱۲-۱۴).

از نظر شلایرماخر هرمنوتیک به عنوان دانش یا هنر فهمیدن، دانشی است که اصول آن می‌تواند شالوده همه انواع تفسیر متن را فراهم آورد (مسعودی، ۱۳۸۶). شلایرماخر نقطه شروع علم هرمنوتیک مورد نظر خود را در قالب این پرسش کلی مطرح می‌کند که: چگونه همه بیانها واقعا فهمیده می‌شوند؟ به نظر وی، موقعیت فهم، موقعیت نسبتی بین الادهانی است. در هر نسبتی از این موقعیت، گوینده ای هست که جمله ای برای بیان معنای مورد نظرش می‌سازد و نیز شنونده ای وجود دارد که مجموعه‌ای از کلمات را می‌شنود و ناگهان با عملی اسرارآمیز می‌تواند معنای آن‌ها را به طور حدسی کشف کند. این عمل حدسی، عمل هرمنوتیکی است و جایگاه حقیقی علم هرمنوتیک، همین موضوع است. بر این اساس علم هرمنوتیک، فن شنیدن است (واینسهایمر، ۱۳۸۱، ۱۷-۱۹).

از نظر شلایرماخر هرمنوتیک به عنوان یک «تئوری فهم»، دیگر صرفاً یک علم کمکی در فرآیند فهم و تفسیر متن نبود، بلکه علم فهم و تفسیر هر گونه گفتار و نوشتاری بود. به نظر وی هر متنی یا گفتاری از هر مؤلفی یا گوینده‌ای حاصل نیتی است که او در ذهن و اندیشه خود داشته است. به همین دلیل هدف اصلی فهم و تفسیر یک گفتار یا نوشتار، کشف نیت یا انگیزه گوینده یا نویسنده آن است. کشفی که از طریق حدس و پیشگویی یا شهود حاصل می‌شود. بدیهی است اگر هرمنوتیک را «تئوری فهم» تعریف نماییم، وظیفه هرمنوتیک تغییر می‌نماید. در هرمنوتیک سنتی، فهم متن امری عادی تلقی می‌شد. یعنی کلمات گویای معانی بودند و برای فهمیدن یک متن به چیزی جز دانستن زبان و قواعد دستوری نیاز نبود، مگر در مواردی که ابهامی در متن رخ می‌نمود که در این صورت به کمک تفسیر ابهام آن متن برطرف می‌گردید. اما نوآوری شلایرماخر آن بود که وی بدفهمی یا سوء فهم را امری طبیعی تلقی کرد. از نظر شلایرماخر کار هرمنوتیک از همان آغاز فهمیدن متن شروع می‌شود زیرا امکان بدفهمی همیشه وجود دارد (نوری، ۱۳۹۲).

شلایرماخر این بدفهمی را امری عادی و عام تلقی می‌کرد و آن را ناشی از فاصله تاریخی و تمایز زمانی میان مفسر و مؤلف می‌دانست. تاریخ، فرهنگ و سنت مخاطبان متن با تاریخ، فرهنگ و سنت مؤلف فاصله زمانی و ماهوی دارد و باعث می‌شود تا کلام مؤلف در فضای فرهنگی و در قالب سنتی مخاطب یا مفسر درک شود، نه در فضای فرهنگی مؤلف. از این رو او هرمنوتیک را روشی می‌دانست برای فهم درست و پرهیز از سوء برداشت در هنگام فهمیدن و تفسیر کردن. به عبارت دیگر از نظر شلایرماخر رسالت هرمنوتیک بازسازی ذهنیت و فردیت مؤلف است و او موضوع مؤلف را به صورت جدی وارد هرمنوتیک نمود. شلایرماخر دو نوع روش را جهت این بازسازی بیان نمود که دو محور اساسی نظریه او محسوب می‌شوند:

۱- روش دستوری (تفسیر دستوری) که شامل شناخت زبان مؤلف و قواعد حاکم بر آن است ۲- روش فنی یا روانشناختی که شامل شناخت ذهنیت و وضعیت روانی مؤلف است (بخشایش، ۱۳۸۶).

شلایرماخر بر این نظر است که برای شناخت سخن انسان باید او و تمامی زندگی او را شناخت و از طرفی برای شناخت او، شناخت سخنش ضرورت دارد. در اینجا به تعبیر شلایرماخر، دایره شناخت و به تعبیر دیگران دایره هرمنوتیک^۱ پدیدار می‌شود که بخش مهمی از این دانش است (موسوی، ۱۳۸۶). دور هرمنوتیکی یعنی این که ادراک هر جزء به شناخت کل وابسته است، اما کل

^۱ Hermeneutic circle

دانسته نمی‌شود مگر از راه فهم اجزا. به گفته شلایرماخر ما نمی‌توانیم معنای درست یک عبارت یا کلمه در متن را بدانیم مگر اینکه معنای هر کلمه یا عبارت را بدانیم، به همین نحو ما نمی‌توانیم یک متن را کاملاً بفهمیم مگر اینکه زندگی و سایر آثار نویسنده ی آن متن و زمان و مکان و فرهنگی که او در آن بالیده و زندگی کرده را بشناسیم. و بر عکس اگر بخواهیم زندگی و آثار و فرهنگ و... را بشناسیم باید درک درستی از این متن داشته باشیم. بدین ترتیب شناخت متن و معنای آن بر شناخت مؤلف متن متوقف است و شناخت مؤلف بر فهم متن مبتنی است (نوری، ۱۳۹۲).

دور هرمنوتیکی، به عنوان یک اصل و قاعده دو نتیجه و پیامد دارد که در شناخت و فهم بهتر هرمنوتیک کارآمد و مفید است. ۱- دور هرمنوتیکی امکان یک شروع مطلق را منتفی می‌کند. ۲- دور هرمنوتیکی شاهد و دلیلی صادق تواند بود بر کثرت ناگزیر تأویل ها (مدنی، ۱۳۹۱).

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) رویکرد شلایرماخر را بسط و گسترش داد و به رویکردی جدید درباره هرمنوتیک با روش تاریخی پرداخت و تصمیم گرفت هرمنوتیک را به عنوان روش بنیادی و واحد برای علوم انسانی قرار دهد. از این رو دیلتای هرمنوتیک را در حوزه اپیستمولوژی و معرفت شناسی تعریف کرد (بخشایش، ۱۳۸۶).

به اعتقاد دیلتای برای مطالعه انسان باید وی را واقعیتی اجتماعی تاریخی در شمار آورد و با هر یک از رشته های علوم انسانی به جنبه هایی خاص از زندگی او پرداخت. وی از اینجا به دور هرمنوتیکی رسید که در آن شناخت انسان به شناخت جامعه و شناخت جامعه به شناخت افراد منجر می‌شود. او وظیفه اصلی هرمنوتیک را تحلیل فلسفی و تحول فهم و تأویل در علوم انسانی می‌دانست. به نظر وی، زندگی جریان پیوسته ای است که در آن گذشته با حال پیوند دارد و افقی در آینده انسان را به سمت خودش می‌کشد. دیلتای هدف تأویل گر را از میان بردن فاصله زمانی و تاریخی میان او و مؤلف معرفی کرد و شرط تحقق آن را پشت سر نهادن تمام پیش داوری‌های برآمده از زمان حاضر، رسیدن به افق اندیشه های مؤلف و رهایی از قید و بندهای تاریخی معاصر و تعصبها و پیش داوری‌ها بیان کرد. او در صدد بیان روشی برای علوم انسانی بود تا از آن طریق به تفهیم طبیعت آن‌ها بپردازد (کوزنزهوی، ۱۳۷۱، ۵۱-۲۲).

دیلتای بین تأویل که به نظر وی روش بررسی علوم انسانی و اجتماعی است، و توصیف که آن را مخصوص علوم طبیعی می‌دانست فرق گذاشت. بر طبق این تفاوت، علوم طبیعی برخلاف علوم انسانی و اجتماعی، با داده های عینی و نه آگاهی و تأویل سروکار دارند. به نظر دیلتای، ضابطه درستی یا نادرستی تأویل هر متن و اثر، نزدیکی آن به نیست مؤلف یا دوری او از آن است (احمدی، ۱۳۷۵، ۴۰۳). دیلتای مانند شلایرماخر، به دنبال دستیابی به اعتباری عینی برای تفسیر و تأویل بود و مانند وی عقیده داشت که مفسر برای رسیدن به فهم و تفسیر درست، باید ذهن خود را از پیش داوری‌ها پاک کند (بزرگی، ۱۳۷۶، ۱۱۷). روی هم رفته نظریه تأویلی دیلتای هم ادامه و هم واپس روی از نظریات شلایرماخر است. چنانچه پیشتر گفته شد، شلایرماخر نخستین کسی بود که مسئله فهم و تفهیم را به صورت کلی عرضه کرد. نظریه وی، معرفت شناسی امور و موضوعات متعلق به حیات تاریخی و فکری بود. نظریه تأویلی شلایرماخر مرکب از دو سطح فهم دستور زبان یا زبان شناسی و سطح روانشناختی یا فنی بود. دیلتای تنها بخش روانشناختی نظریه خود را پرورش داد و بعد زبان شناسی آن را نادیده گرفت. بنابراین از دیدگاه دیلتای، فهم و تفهیم در درجه نخست، مستلزم افشای ابعاد درونی نویسنده و نزدیک شدن به تجربه درونی او از طریق برخورد همدلانه با محتوای متن است. بدین سان دیلتای نقطه عزیمت را مطالعه متون به عنوان مظاهر واقعی و حقیقی حیات می‌دانست تا بر اساس آن بتوان به تجربه اصیل و اولیه نویسنده دست یافت (اکرمی، ۱۳۸۹).

شلایرماخر و دیلتای هرمنوتیک را شیوه فهم و تفسیر متن و مؤلف می‌دانستند اما در قرن بیستم هرمنوتیک توسط هایدگر، گادامر، دریدا و ریکور مفسر محور شد. یکی از شخصیت‌های برجسته و کلیدی در عرصه هرمنوتیک در قرن بیستم مارتین هایدگر بود. مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) در آلمان به دنیا آمد. در فلسفه هایدگر، هستی شناسی به جای معرفت شناسی قرار گرفت و هرمنوتیک استوار شده بر مبنای یک بنیاد هستی‌شناسانه، وظیفه تبیین ماهیت فهم و شرایط حصول آن را برعهده گرفت. در حالی که تا پیش از آن هرمنوتیک، روشی بود معرفت شناختی برای فهم و تفسیر. هایدگر فهم و تفسیر هر مفسر را در گرو پیش فرضها و پیش فهم های او می‌دانست و این تفاسیر را به حوزه علوم طبیعی نیز تسری می‌داد. به عقیده هایدگر تفسیر انسان از خودش، که او

آن را دازاین^۱ (واژه آلمانی بودن) می‌نامد، هم یکی از پیش فهم‌هایی است که بر فهم انسان نسبت به کل وجود سایه می‌افکند و برای فهم و تفسیر متون و نیت مؤلف باید تعریف انسان را نیز اصلاح کرد. از نظر هایدگر ما در مواجهه با هر امری آن را در وضعیت خاصی قرار می‌دهیم (پیش‌داشت)، از منظر ویژه‌ای به آن می‌نگریم (پیش‌دید)، و آن امر را به شیوه خاصی می‌فهمیم (پیش‌دریافت). بنابراین فهم متن را نباید بازسازی ذهنیت صاحب اثر و نفوذ در دنیای او دانست (نقطه تمایز با ماخر و دیلتای)، بلکه در سایه فهم متن، ما خود در امکان وجودی جدیدی جای می‌گیریم یا امکان‌های وجودی خویش را توسعه می‌دهیم (بخشایش، ۱۳۸۶). از نظر هایدگر، آگاهی و جهان دو امر جدا از یکدیگر نیستند، بلکه آگاهی، شکل‌گیری تجربه زیسته به لحاظ تاریخی است. او معتقد است که فهم، شکلی اساسی از وجود انسانی است که در آن، فهم، شیوه شناخت ما از جهان نیست، بلکه شیوه بودن ماست. طبق نظر هایدگر پیش فهم (پیش برداشت) ساختاری برای بودن در جهان است. این پیش فهم، محتوا یا سازمان یک فرهنگ است که قبل از این که ما به مرحله فهم وارد شویم و این پیش فهم، بخشی از تاریخ بودن ما بشود، وجود داشته است. پیش فهم چیزی نیست که انسان بتواند بیرون از آن قرار گیرد یا آن را کنار بگذارد، بلکه پیش از ما در جهان وجود داشته است. هایدگر تا آنجا پیش می‌رود که ادعا کند بدون ارجاع به پیشینه فهم انسان، با هیچ چیز نمی‌توان مواجه شد. هم‌چنان که ما به واسطه جهان ساخته می‌شویم، معانی هم به وجود می‌آیند، در همین موقع، ما جهان را بواسطه پیشینه و تجاربمان می‌سازیم. این امر نشان می‌دهد که تعاملی بین فرد و جهان وجود دارد، هر کدام در عین حال که دیگری را می‌سازند، خود نیز به وجود می‌آیند. از نظر هایدگر، تفسیر جزء لاینفک فرایند فهم است. وی با این ادعا که انسان بودن، تفسیر کردن است، بر این نکته تأکید می‌کند که هر مواجهه‌ای مستلزم تفسیری است که تحت تأثیر تاریخی بودن یا پیشینه انسان خواهد بود. هایدگر معتقد است، هر فهمی مرتبط است با مجموعه معینی از پیش ساختارها، که تاریخی بودن فرد نیز بخشی از آن است و نمی‌تواند نادیده گرفته شود. بنابراین، فرد باید تا آنجا که ممکن است از تأثیرات این ساختارها در فرایند فهم و تفسیر، آگاه باشد. این فرایند تفسیری از طریق دور هرمنوتیکی که از اجزاء تجربه به سوی کل آن حرکت می‌کند، تحقق می‌یابد و حرکت رفت و برگشتی بین کل و جزء تا آنجا ادامه می‌یابد که متن به فهم درآید. انتهای این حرکت رفت و برگشتی، در دور هرمنوتیکی، وقتی است که فرد به معنی قابل قبولی رسیده باشد، به این معنی که معنی مورد نظر فارغ از تضاد درونی و دارای انسجام مطلوب باشد.

یکی دیگر از فیلسوفان علم که در گسترش هرمنوتیک نقش مهمی را ایفا کرد، گنورگ گادامر (۱۹۰۱) شاگرد مارتین هایدگر است. گادامر با استفاده از فلسفه حقیقت هایدگر و روش هرمنوتیک دیلتای نظریه هرمنوتیک را کمال بخشید. از نظر گادامر وظیفه هرمنوتیک آن است که شرایطی را که فهم در آن واقع می‌شود، روشن سازد نه اینکه بخواهد روش جدیدی برای فهمیدن ابداع کند (چناری، ۱۳۸۶).

گادامر کار هرمنوتیک را ترکیب افق‌ها می‌دانست، یعنی افق فهم مفسر و افق متن. به نظر گادامر هر مخاطب با انبوهی از پیش فرض‌ها، معلومات و پرسش‌ها به سراغ متن می‌رود که افق ذهنی مخاطب یا مفسر را درست می‌کنند، و همین منظر همواره از سنت، عادت، فرهنگ و زمانه، تأثیر و رنگ می‌گیرد، پس فرایند فهم و تفسیر همواره مسبوق به یک افق خاص است و ما هیچ متنی را نمی‌توانیم آزادانه و به دور از پیش فرض‌ها و پرسش‌ها و انتظارات خود فهم و تفسیر کنیم. بنابراین هرمنوتیک عبارت است از ترکیب و اتصال افق مفسر و افق متن و یا افق فرهنگی گذشته و افق فرهنگی حال و فهم مولود این ترکیب که در حال حاضر بروز می‌یابد. به دیگر سخن، هر فهمی سنتز دیالکتیک بین مفسر و متن است. وی از این گزاره‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌کند که، از آنجا که هر دیدگاهی اسیر زمان و فرهنگ زمان خود است، هیچ دیدگاه و قرائتی نمی‌تواند تمام حوزه‌ها و سویه‌های معنایی را بازتابانند، پس هیچ دیدگاه مطلق از یک متن وجود ندارد و تفاسیر همواره اسیر و در بند افق‌های فرهنگی و تحولات عصری است. بنابراین تفسیر مقید به نیت و هدف مؤلف نیست و متن تجلی و تبلور ذهنیت مؤلف نیست، بلکه تجلی گفت‌وگویی هر مفسر با متن است (بخشایش، ۱۳۸۶).

گادامر بر تغییر در بنیاد چیزی که در شناخت‌ها و پژوهش‌های علمی و کنکاش‌های فلسفی، روش خوانده شده است، اصرار می‌ورزد. از منظر او هیچ کس نمی‌تواند به عنوان فاعل شناسایی و مشاهده‌گر از بیرون به موضوع بنگرد. بلکه ما در جهانی هستیم که با هستی‌ها و ساختارهای آن، هم پیوندی داریم و از این روی، او روش را «باهم روی»^۲ و مشارکت در سوژه تعبیر می‌کند. او در نهایت بر این باور است که در یک تحقیق، تأویل کننده باید حتی با وجود فاصله زمانی بتواند از نظر روانی خویش را به جای مؤلف

^۱ Dasein

^۲ Going Along With

گذاشته و آن چنان غرق در آن فضا و زمینه شود که نوعی "ذوب افق"ها "اتفاق بیافتد، بدون این که افق خود یا دیگری را جانشین هم کند، به امتزاج آن ها برسد. البته منظور این نیست که محقق به نیت و انگیزه مؤلف دست یابد، بلکه به معنای وسیع تری از آن نظر دارد که فراتر از حوزه آگاهی مؤلف را در برمی گیرد. از نظر او، چنین تأویلی، نوعی بازتولید است. چون تأویلگر با قرار دادن خویشتن به جای دیگری، درصدد برمی آید تا به بازسازی شرایطی بپردازد که مؤلف در آن جای داشته و خلق اثر کرده است و با آمیزش افق خود و دیگری به تفهم دست یابد (احمدی علی آبادی، ۱۳۸۶، ۳۱).

یکی دیگر از دانشمندان هرمنوتیکی، پل ریکور است. وی در هرمنوتیک دنباله‌رو گادامر است. اهمیت ریکور در هرمنوتیک فلسفی در این است که او مباحث مطرح شده از سوی پیشینیان خود در این حوزه را تکمیل و تثبیت کرد. او به سؤال ها و ابهام های مطرح شده پاسخ داد و در این راستا، بعضا ابتکارات جدیدی از خود ارائه داد. ریکور به «عمل اجتماعی» به مثابه «متن» می‌نگریست و ویژگی های متن (از جمله ۱- جدایی متن از مؤلف ۲- مخاطب نداشتن متن ۳- فراتر از زمان رفتن متن) را به حوزه عمل اجتماعی تعمیم می‌داد. نظریه تفسیری ریکور مرزبندی بین علوم انسانی و علوم طبیعی را برمی‌دارد و بر رابطه دیالکتیکی بین تبیین^۱ که مخصوص حوزه علوم طبیعی بوده و فهم^۲ که مخصوص علوم انسانی است، تاکید می‌کند. او زبان و گفتمان را از هم تفکیک می‌کند و نشانه را واحد زبان و جمله را واحد گفتمان می‌داند. زبان بدون مؤلف و مخاطب است، در حالی که گفتمان دارای مؤلف و مخاطب است. زبان به بیرون از خود دلالت ندارد، اما گفتمان علاوه بر معنا بر واقعیت خارجی نیز اشاره دارد. ریکور برای گفتمان سه سطح قائل است: ۱- جملات: که همان فعل گفتن است. ۲- فعل یا عملی که همراه گفتن انجام می‌دهیم. ۳- تأثیر در مخاطب.

ریکور می‌گوید: در گام اول باید از ساختار جمله آغاز کرد و با کمک گرفتن از زبان‌شناسی آن را همانند قضایای علوم طبیعی «تبیین» کرد و سپس دو سطح دیگر را «تفسیر» کرد. ریکور همانند گادامر می‌گوید: انسان در فرآیند تفسیر چیز بیگانه ای را متعلق به خود می‌کند و در واقع، خویشتن خود را در آن پیش می‌افکند و در این فرآیند، انسان با توجه به نیازهای روزمره خود عمل می‌کند، یعنی تفسیری که ارائه می‌دهد دربرگیرنده ارضای نیازهایش است. قوس هرمنوتیکی^۳ اصطلاحی است که ریکور در مقابل دور هرمنوتیکی گادامر به کار می‌برد. این مفهوم همانند پلی است که از یک جا شروع و در جای دیگر به پایان می‌رسد، در حالی که برای دور پایانی وجود ندارد. فرآیند تأویل از نظر ریکور با «تبیین» آغاز می‌شود. تبیین ساختار شناسی متن است و چیزی است که در زبان شناسی معمول است. پس از مرحله تبیین نوبت فهم یا همان تفسیر متن است. مرحله سوم و پایانی به خود اختصاص دادن متن است که در این مرحله انسان پیش فرض های خود را اصلاح می‌کند (موسوی، ۱۳۸۴).

-هرمنوتیک و پرستاری

انسان فلسفه وجودی پرستاری و مهمترین مفهوم متاپارادایمی آن است. پایه فلسفی پرستاری فداکاری برای کمک به بشر و هنر آن کاربرد خلاقانه علم برای رفاه انسان است. انسان و انسان‌گرایی منحصر به پرستاری نیست اما در پرستاری از ارزشی ویژه برخوردار است و در حقیقت، ارزش حرفه پرستاری در گرو تحقق عملی ارزشهای انسان‌گرایی است. ارزشهای انسان‌گرایی در پرستاری، بر نگرش نسبت به دریافت کنندگان مراقبت، تعاملات پرستار مددجو، پاسخگویی پرستار و استقلال حرفه ای اثر می‌کنند (خادمی، ۱۳۹۱).

از نقطه نظر فلسفی، مطالعه و تحقیق روی انسان ریشه در اشکال و انواع توصیفی علم دارد و در اقدامات مهم انسانی نظیر پرستاری، پذیرش و تقبل کاربرد رویکردی که بیشترین توصیف و درک را از معنای تجارب انسانی ایجاد می‌کند، الزامی است. ارزش دانش پرستاری به واسطه ارتباط آن و با اهمیت درک تجارب انسانی است. جهت رسیدن به این سطح درک، پرستاری نیازمند روش‌های گوناگون تحقیق است تا بتواند آزادانه به کشف و شناخت عمق این تجارب بپردازد (استرابرت، ۱۳۸۹، ص ۱۹ و ۹۵). یکی از روش‌های تحقیق که به توصیف تجربیات زندگی به همان صورتی که در زندگی واقعی رخ داده، می‌پردازد روش تحقیق فنومنولوژیک یا پدیده شناسی است. کانون توجه فنومنولوژی تجربیات زندگی است زیرا این تجربیات هستند که معنای هر پدیده را

^۱ Explanation

^۲ Understanding

^۳ Hermeneutical Art

برای هر فرد می‌سازند و به فرد می‌گویند که چه چیز در زندگی او و نزد وی حقیقی و واقعی است. فنومنولوژی یک فلسفه، تئوری و روش برای مطالعه زندگی روزمره آدمی بوده و از لحاظ مفهومی با بسیاری از سؤالات تحقیقی که روانشناسی و نیز در اعمال بالینی پرستاری مطرح می‌شود، سازگار بوده و راهی برای مطالعه تجربیات زندگی بیماران و خانواده‌های آن‌ها فراهم می‌سازد. فنومنولوژی فرد را بخشی از محیط می‌داند که اگر چه خود و جهان را شکل می‌دهد ولی در جهان زندگی می‌کند، جهانی از روابط، اعمال معنی‌دار و زبان و لذا خود فرد نیز تا حدودی تحت تأثیر جهان، زبان، فرهنگ، تاریخ، مقاصد و ارزشهایش است. ما در زمان زندگی می‌کنیم، گذشته و آینده بر حال تأثیر دارند و بخشی از بودن ما هستند، پس نه تنها دنیای افراد متفاوت است بلکه علائق آن‌ها نیز از لحاظ کیفی متفاوت است. واقعیت ذهنی است و حقیقت تفسیری از یک پدیده است و لذا موقتی است و از این رو هر تجربه برای هر فرد منحصر به فرد است، این امر حتی در مورد تجربه محقق برای جمع آوری داده‌های مطالعه و تحلیل آن‌ها نیز صحت دارد. یک از انواع پدیده‌شناسی، هرمنوتیک یا پدیده‌شناسی تفسیری و تعبیری می‌باشد (ادیب، ۱۳۸۹، ۹۴).

هرمنوتیک یکی از روش‌های تحقیق پرستاری است که ابزاری جهت رسیدن به درک عمیق‌تر وجود و هستی انسان از طریق توجه به ماهیت زبان و معنا و مفهوم آن است (استرابت، ۱۳۸۹، ۹۵).

این نوع تحقیقات در پرستاری منجر به کشف موضوع «روایات»^۱ و نقش برجسته آن در زندگی افراد شده که راه جدیدی برای بررسی موقعیت‌های مختلف ایجاد کرده است. به طور کلی در این تحقیقات به جای بیان تحلیلی و اکتشافی تجارب افراد، شرکت‌کنندگان تشویق می‌شوند تا تفکرات و احساسات خود در یک موقعیت را به سادگی بیان کنند و تلاش جهت درک و فهم جدیدی از موقعیت‌های زندگی افراد که در کل هدف تحقیق، تفسیر نتایج متن است (راجرز، ۲۰۰۵، ۱۵۱).

هرمنوتیک با جهان زندگی یا تجربه انسان، آن چنان که زیسته شده است، سروکار دارد. در این دیدگاه، تأکید بر روشن نمودن جزئیات و جنبه‌های ظاهراً بدیهی تجربه است که امکان دارد با هدف خلق معنی و دستیابی به فهم، آن‌ها را مسلم فرض کرده باشیم (چناری، ۱۳۸۶).

هرمنوتیک به بررسی معانی و روابط دانش و زمینه آن با یکدیگر می‌پردازد و اساساً عبارت است از تفسیر پدیده‌هایی که به صورت نوشته در آمده‌اند و هدف آن آشکار ساختن معانی پنهان پدیده‌هاست. گادامر (۱۹۷۶) هرمنوتیک را راهی جهت رفع شکاف و فاصله میان شناخته‌ها و ناشناخته‌های ما از جهان هستی معرفی می‌کند. در این رویکرد تمامی موقعیت‌هایی که ما با آن برخورد می‌کنیم و در ابتدا برای ما قابل درک نیستند، اما نیازمند تفسیر و تعبیر هستند، مد نظر است. هم‌چون تمامی تحقیقات دیگر، هم‌خوانی میان اصول فلسفی مطالعه و فرآیندهای تحقیق، لازم و حیاتی به نظر می‌آید. عناصر اصلی فلسفه تفسیری و تعبیری و تحقیقات تفسیری به خوبی در کارهای ریکور (۱۹۷۶)، هایدگر (۱۹۲۷-۱۹۶۲) و گادامر (۱۹۷۶) قابل مشاهده است. در رویکرد تفسیری ریکور، محققین پرستاری می‌توانند فلسفه تفسیری و تعبیری را برای تحقیقات کیفی به کار گیرند. ریکور می‌گوید که فرآیند تفسیری دارای مجموعه‌ای گام‌های تحلیلی است و روابط فی‌ما بین معرفت‌شناسی^۲ (تفسیر) و هستی‌شناسی^۳ (مفسر) را مد نظر دارد (استرابت، ۱۳۸۹، ۹۵).

به نظر می‌رسد تفسیر هرمنوتیکی که در تحقیقات پرستاری استفاده می‌شود هرمنوتیک هایدگری است. هایدگر بر بودن^۴ انسان تمرکز داشت و از تکنیک‌هایی که تجارب زیسته افراد را کشف می‌کنند صحبت می‌کرد. هایدگر دازین^۵ و دور هرمنوتیکی و نقش پیش‌فهم (پیش‌درک) و فهم را مد نظر داشت و بر ماهیت زبان در تجارب انسان‌ها تأکید داشت (راجرز، ۲۰۰۵، ۱۵۱).

پدیده‌شناسان پیروهایدگر بر این باورند که انسان، خودی درون یک بدن است. بنابراین به شخص به عنوان جسم داده شده^۶ اشاره می‌شود. در واقع جسم ما این امکان را مهیا می‌کند که اعمال عینی خود را درون دنیا شکل دهیم. به بیانی دیگر، شخص دارای دنیایی است که مجموعه‌ای معنی‌دار از ارتباطات، اقدامات و زبان است که در یک فرهنگ شکل گرفته است. شخص به‌عنوان

^۱ Narrative

^۲ Epistemology

^۳ Ontology

^۴ Being

^۵ Dasein

^۶ embodied

پیامدی که از دنیای خویش حاصل شده است معرفی می‌گردد و مجبور است معانی را بر اساس زبان، فرهنگ، تاریخ، مقاصد و ارزش ها شکل دهد. بنابراین، شخص فقط آزاد موقعیتی است نه آزاد کامل. دنیای شخص آن قدر فراگیر است که معمولا او بدان توجهی ندارد مگر این که در آن اختلالی پیش آید. نه تنها دنیای هر شخص متفاوت است بلکه نگرانی های او نیز متفاوت می باشد. جسم، دنیا و نگرانی ها برای شخص منحصر به فرد بوده و زمینه‌ای هستند که شخص در آنها درک می‌گردد. پیروان هایدگر اعتقاد دارند که تجارب شخصی در چارچوبی از زمان واقع شده اند. این به معنی بودن در زمان است^۱. گذشته و آینده بر روی حال تاثیر می گذارند و بنابراین بخشی از بودن در زمان محسوب می شوند (پولیت، ۱۳۸۴، ۷۶-۷۸).

به گفته آلن و جانسون (۱۹۹۰) فرآیند و چرخه تفسیر در رویکرد تفسیری، مسیر رفت و برگشت را طی می‌کند که نقطه آغاز آن زمان حال است. این فرآیند، پایان و یا تمامی ندارد. پدیده از طریق یک تعامل قوی و درک عمیق، پدیدار و هویدا می‌شود. این فرآیند که در جست و جوی معانی است برگرفته از تعاملات دوطرفه میان شخص و حادثه است. هرمنوتیک دارای سه مرحله اصلی و اساسی است.

اول این که محقق متن را به صورت ساده مطالعه می‌کند تا با آن آشنا شود و سپس به تفکر در مورد معنا و مفهوم آن، جهت تجزیه و تحلیل بیشتر می‌پردازد

تجزیه و تحلیل ساختاری، دومین مرحله هرمنوتیک محسوب می‌شود که در آن به شناسایی الگوهای روابط معنادار و مهم پرداخته می‌شود. این مرحله را اغلب اوقات به نام مطالعه تفسیری نیز یاد می‌کنند. لیندهلم، بودن و راستام (۱۹۹۹) اشاره کردند که محققین در این مرحله به دنبال مقایسه و بحث بر سر متون هستند. آن‌ها این مرحله را این گونه تفسیر می‌کنند که «هر متنی متشکل از واحدهای معنایی است که جهت تبدیل متن به این واحدها باید محتوی متون دست نخورده و سالم باقی بماند». به دنبال تبدیل هر کدام از این واحدها، یک نام خلق می‌شود که جهت کشف مضامین مشترک است. جهت تجزیه و تحلیل، حرکتی مداوم میان کل و اجزای متن در جریان است.

در مرحله سوم، تفسیر و تعبیر کل ادامه می‌یابد که در کنار مطالعه اولیه متن به همراه مطالعه تفسیری، به دنبال درک عمیق و کامل یافته ها هستیم. چندین مرتبه مطالعه، مورد نیاز است. در این مرحله داده ها جداگانه تفسیر شده که منجر به استخراج مضامین و زیرمضامین از دل داده ها می‌شود (استرابرت، ۱۳۸۹، ۹۶).

ریکور (۱۹۷۶) معتقد است که فرایند تفسیر شامل چهار مرحله است: ۱- رونوشت برداری و معنا کردن کلمات نوشته شده. ۲- بررسی رابطه بین آن چه نوشته شده و قصد نویسنده آن. ۳- معنی کردن متن، فراسوی نیت اولیه نویسنده. ۴- ایجاد معنی جدید و تفسیری کلمات. به عبارت دیگر ابتدا محقق متن را به عنوان یک کل خوانده و با آن آشنا شده و در ذهن خود افکاری را درباره معنای آن می‌پرورد. سپس به تحلیل ساختار آن پرداخته و الگوهای معنی و روابط موجود در آن را تشخیص می‌دهد. این مرحله را قرائت تفسیری گویند. آن گاه تفسیر کل صورت می‌گیرد که شامل انعکاس و ابراز نظر درباره قرائت اولیه و قرائت تفسیری است. برای حصول اطمینان از فهم جامع یافته ها لازم است که متن در چندین نوبت خوانده شود. در واقع چرخه هرمنوتیک که از حال شروع می‌شود، دارای مراحل از حرکت رفت و برگشت، از خود به پدیده و از پدیده به خود است و هرگز بسته نشده و پایان نمی‌پذیرد. (ادیب، ۱۳۸۹، ۹۴).

در راستای علمی شدن پرستاری، بنر (۱۹۸۴) با توجه به تجارب و تحقیقات خود اولین فردی بود که از این روش تحقیق در پرستاری استفاده نمود. او روش هرمنوتیکی را توضیح داد که به گفته او ماهیت هرمنوتیک هایدگر داشت. در این روش از دایره هرمنوتیکی و سه موضوع پارادایم، نمونه ها و تجزیه تحلیل موضوعی استفاده شده بود. پارادایم، به عنوان نمونه قوی از الگوی خاص معنا است. نمونه به عنوان ابزار شناخت و استراتژی های ارائه استفاده می‌شود. نمونه، کوچکتر از پارادایم است اما مانند یک پارادایم به خوبی می تواند معانی خاص را انتقال دهد. تجزیه و تحلیل موضوع زمانی اتفاق می افتد که مفسر در مصاحبه به موضوعات مشابهی می رسد و قسمتی از آن‌ها را جهت ارائه به خواننده از متن اقتباس می‌کند. هدف روش شناسی بنر کشف معانی کلمات و دستیابی به مفهوم اعمال و تجربیات روزمره افراد است. اگر چه بنر روش هرمنوتیکی خود را هرمنوتیک هایدگر معرفی کرده است اما روش او با روش هایدگر که هرمنوتیک هستی شناسی است متفاوت است. هایدگر هستی شناسی را مبنای شناخت انسان قرار داده بود و سؤال اساسی از دیدگاه هرمنوتیک هایدگر «انسان بودن به چه معناست؟» است. هرمنوتیک بنر بیشتر اساس

^۱ being-in-time

معرفت شناسی دارد. سؤال مورد اهمیت بنر این بود که «ما (پرستاران) دانسته هایمان را چگونه کسب کرده ایم؟ how do we(nurses) know what we know

دیکلمن (۱۹۹۲) هرمنوتیک هایدگری را با استفاده از تجزیه و تحلیل چند مرحله ای برای فهم بهتر تجارب زیسته در تحقیقات خود به کار برد. او از این روش جهت تعیین طبقات و خصوصیات و فرضیات کلی مسأله و ارتباط موضوعات و الگوی های سازمان دهنده متون استفاده کرده است. روش هرمنوتیکی دیکلمن شامل هفت مرحله است. مرحله اول ارزیابی کلی متن است. مرحله دوم خلاصه کردن قسمت های متن و تعیین طبقات است. مرحله سوم تجزیه و تحلیل متن بر اساس طبقات مرحله دوم. مرحله چهارم تعیین روابط موضوعات در متن. مرحله پنجم ایجاد الگوهای ساختارمند در متن. مرحله ششم معتبر سازی نتایج تجزیه و تحلیل توسط افرادی که در مطالعه شرکت نکرده اند اما با موضوعات متن و روش تحقیق آشنایی دارند و مرحله هفتم آماده سازی گزارش نهایی است.

در روش دیکلمن تلاش برای تعیین طبقات، موضوعات و الگوهایی است که توسط افراد دیگر معتبر می شود. بنابراین تفسیری صحیح و هدفمند است (اورتیز، ۲۰۰۹).

کریست و تانر (۲۰۰۳)، ۵ مرحله برای پدیده شناسی تفسیری و تعبیری قائل هستند که این مراحل با یکدیگر اشتراکات زیادی دارند و اجرای آن به صورت مکرر سبب ایجاد یک چرخه و فرآیند مدور در آزمون روایات و داستان ها می شود. این مراحل عبارتند از:

- ۱- مسیرها و محور اولیه تحقیق: این مرحله شامل ارزشیابی دقیق و اساسی تکنیک های مصاحبه و مشاهده محقق و شناسایی داده های مفقود و یا مبهم است. سؤالات جدید تحقیق نمایان و نمونه گیری آتی مشخص خواهد شد.
- ۲- روابط محوری، نمونه ها و نمونه های پارادایمی: در طی مرحله دوم، محقق مضامین یا معانی را شناسایی و ارائه می کند. گسترش و پردازش تفاسیر در حین نوشتن و بازنویسی روابط آشکار می شود. مروری بر خلاصه های نوشته شده، آغاز می شود.
- ۳- معانی مشترک: روابط میان معانی یافت شده در متن و سرتاسر متن برقرار می شود.
- ۴- تفاسیر و تعبیر نهایی: پردازش تفاسیر عمیق، خلاصه های مهم و تفسیر مد نظر می باشد.
- ۵- انتشار تفاسیر: تصحیح دست نوشته ها و پیگیری دقیق آن ها.

-نتیجه گیری:

امروزه هرمنوتیک نه تنها در متن و نوشتار بلکه در گفتار و تمام زمینه های دیگر می تواند نقش داشته باشد. موضوع تأویل را در موارد متعددی مانند سخن، کنش، رویداد، هنجار، باور و بسیاری چیزهای دیگر می توان تعمیم داد. ابن عربی در حدود هفتصد سال پیش در باب «شمول تأویل» می گوید که تأویل را می توان در مورد همه نمودهای طبیعت و همه آن چه حیات ارضی آدمی را احاطه کرده است، اجرا کرد. در پرستاری وظیفه هرمنوتیک، توصیف و تبیین پدیده های انسانی مانند سلامتی و بیماری است. هدف این توصیف و تبیین، کسب و ایجاد درک از طریق تفسیر پدیده های تحت مطالعه است. توصیف متن نوشته شده از پدیده ها، مقصود و هدف تفسیر است. پرستاری به دنبال توجه دقیق به مراقبت از افراد به عنوان انسان است و بالین خویش را در یک سیستم عقیدتی همه جانبه پرورش داده است که از ذهن، روح و جسم افراد مراقبت می کنند. مراقبت همه جانبه و خودداری از تحلیل مددجو به اجزای کوچک تر، محور بالین پرستاری حرفه ای است. با توجه به اینکه لزوم انجام روش تحقیق هرمنوتیک نیز مستلزم داشتن یک دید جامع و یک کل تلفیق شده است، روش مناسبی برای تحقیق روی پدیده های مهم بالین، آموزش و مدیریت در پرستاری محسوب می شود.

منابع:

- ۱] ادیب حاج باقری، محسن «روش های تحقیق کیفی»، تهران، نشر بشری، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- ۲] احمدی، بابک «حقیقت و زیبایی، درس های فلسفه هنر»، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۳] احمدی علی آبادی، کاوه «گذرو نظری بر هرمنوتیک و تأویل گرایی» www.IrPDF.com.



۴ دی ۱۳۹۴

کنفرانس سالانه

رویکردهای نوین پژوهشی
در علوم انسانی

Annual Conference on
new approaches to research
in the Humanities

25 December 2015



- [۴] استرابت «تحقیقات کیفی در پرستاری» ترجمه آلیس خاچیان، مصطفی شوکتی احمد آباد، تهران، نشر سالمی، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- [۵] اکرمی، میرجلیل «هرمنوتیک، دریچه ای به سوی شناخت»، نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵)، زمستان ۸۹، ص ۲۵-۴۹.
- [۶] بخشایش اردستانی، احمد «هرمنوتیک رویکردی برای شفافیت سازی مفاهیم»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۳، ص ۵۵-۶۶، پاییز ۱۳۸۶.
- [۷] بزرگی، وحید «دیدگاه‌های جدید در روابط بین الملل: تاویل شناسی، پسانوگرایی نظریه انتقادی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
- [۸] پولیت، دنیس «اصول تحقیق پرستاری: روش‌ها، ارزیابی و کاربرد، ویژه دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترا» ترجمه ناهید دهقان نیری، تهران، اندیشه رفیع، ۱۳۸۴.
- [۹] خادمی، مژگان، محمدی، عیسی، ونکی، زهره «ارزیابی قابلیت‌های کاربردی نظریه های پرستاری مبتنی بر انسانگرایی» مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره ۵، شماره ۳، خرداد ۱۳۹۱.
- [۱۰] چناری، مهین «مقایسه هوسرل، هایدگر و گادامر با محک روش شناسی»، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم، دوره ۹، شماره ۲، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳-۱۳۸.
- [۱۱] کوزنزهوی، دیوید «حلقه انتقادی» ترجمه مرادفرهادپور، تهران، انتشارات گیل، ۱۳۸۵.
- [۱۲] مسعودی، جهانگیر «هرمنوتیک به مثابه روش تحقیق در علوم دینی»، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم، سال ۷، شماره ۳ و ۴، ص ۵۲-۵۷، ۱۳۸۶.
- [۱۳] موسوی، سید محمد «هرمنوتیک، پیش زمینه‌ها و تحولات آن»، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم، سال ۷، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۱-۱۵۶.
- [۱۴] موسوی، سید محمد «درآمدی بر هرمنوتیک و انواع آن» نشریه پیک نور، دوره ۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶، ص ۵۰-۵۶.
- [۱۵] انوری، روح الله «تاریخ علم هرمنوتیک و نقش ویلهلم دیلتای در بسط و تفصیل آن»، فصلنامه علوم رفتاری، دوره ۵، شماره ۱۵، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۱۵-۱۳۵.
- [۱۶] واینسهایمر، جوئل «هرمنوتیک فلسفی» ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱.

- [۱۷] Ortiz. Mario R. **Hermeneutics and Nursing Research: History, Processes, and Exemplar**. Southern Online Journal of Nursing Research. SOJNR. vol ۹, ۱, february ۲۰۰۹.
- ۱۸- Rodgers. Beth, **Developing Nursing Knowledge, Philosophical Traditions and Influences**. Lippincott Williams & Wilking. London. ۲۰۰۵.